

سوال

روشن است که اهل سنت و جماعت صفات پروردگار را بدون ذکر کیفیت، مثال زدن، تشبیه و تعطیل اثبات می‌کنند. آن‌ها هنگام اثبات، کیفیت (چگونگی) را واگذار کرده اما معنا را می‌دانند و به سخن مشهور امام مالک استناد می‌کنند که: «استوا معلوم و چگونگی آن مجهول است». آنچه برای من دشوار شده این است که اگر درباره تمام صفات چنین بگوییم، ممکن است به ما گفته شود: پس معنای خندیدن الله چیست؟ یا معنای وجه (چهره) الله، یا معنای رحمت الله، یا معنای ساق الله و دیگر صفات چیست؟ آیا لازم نیست معنایی را که شایسته الله است بدانیم تا از «مُفَوَّضه» (کسانی که معنا را به الله واگذار می‌کنند) نباشیم؟ مشکل اینجاست که عرب‌ها وقتی معنای این کلمات را تفسیر می‌کنند، آن‌ها را بر اساس آنچه در مخلوقات می‌بینند معنا می‌کنند. لطفاً راهنمایی کنید که سردرگم شده‌ایم و برخی از اهل بدعت از اشاعره این اشکال را بر ما وارد کرده‌اند.

پاسخ مفصل

الحمد لله.

نخست:

اهل سنت و جماعت چگونگی [صفات] را تأویل نمی‌کنند، بلکه علم آن را به الله واگذار می‌کنند؛ آن‌ها به صفات پروردگار متعال و معنای آن‌ها ایمان دارند و چگونگی آن‌ها را به او می‌سپارند.

ابن ماجشون، احمد بن حنبل و دیگران از سلف گفته‌اند: «ما از کیفیت آنچه الله از خود خبر داده آگاه نیستیم، هرچند تفسیر و معنای آن را می‌دانیم». «درء تعارض العقل والنقل» (۱/ ۱۱۵).

ابوطیب، پدر ابوحفص بن شاهین رحمه الله گفته است: «نزد ابوجعفر ترمذی بودم که شخصی از او درباره حدیث نزول پروردگار پرسید که این نزول چگونه است؟ آیا برتری [علو] بالای او باقی می‌ماند؟ او گفت: نزول معقول است و چگونگی آن مجهول؛ ایمان به آن واجب و پرسش از آن بدعت است».

ذهبی گفته است: «فقیه و عالم بغداد در زمان خویش راست گفته است؛ زیرا پرسش از چیستی نزول، درماندگی [پرسشگر] است؛ چون پرسش تنها درباره کلمه‌ای غریب در لغت است، در حالی که نزول، سخن، شنیدن، بینایی، علم و استوا

عبارت‌هایی کاملاً روشن برای شنونده هستند. پس هرگاه کسی که هیچ چیزی مانند او نیست به آن‌ها متصف شود، صفت تابع موصوف است و چگونگی آن نزد انسان‌ها مجهول است». «العلو للعلي الغفار» (۲۱۳-۲۱۴).

ابوبکر اسماعیلی گفته است: «بدون [ذکر] چگونگی بر عرش استوا یافت؛ زیرا [متن] به این پایان یافت که او بر عرش استوا یافت و ذکر نکرد که استوایش چگونه بود». «معارج القبول» (۱/ ۱۹۸).

بنابراین عقیده اهل سنت و جماعت در صفات پروردگار متعال این است که آن‌ها را اثبات می‌کنند و معنای حقیقی و وضع لغوی آن‌ها را نیز ثابت می‌دانند؛ اما علم به چگونگی و ماهیت آن‌ها را [به الله] واگذار می‌کنند، با این باور که از این صفات، شبیه بودن پروردگار یا صفتی از صفات‌های او به مخلوقات فهمیده نمی‌شود؛ چرا که هیچ چیزی مانند او نیست، نه در ذاتش و نه در صفاتش.

دوم:

سخن پرسشگر که اگر چنین بگوییم ممکن است به ما گفته شود: پس معنای خندیدن الله چیست؟ یا معنای چهره الله چیست؟

می‌گوییم: معنای خندیدن الله، اثبات صفت خنده برای الله متعال به صورت حقیقی و نه مجازی است؛ به گونه‌ای که شایسته او باشد، بدون مثال زدن یا بیان کیفیت. پس ما صفت و معنای آن را اثبات می‌کنیم و چگونگی‌اش را همان‌طور که گذشت، واگذار می‌کنیم. در بقیه صفات نیز همین‌گونه است.

شیخ ابن جبرین رحمه الله می‌گوید:

«ما صفت را اثبات و شباهت را از آن نفی می‌کنیم، چرا که شباهت خاص به مخلوقات است. می‌گوییم: الله متعال آن را برای خود اثبات کرده و ما نیز بدون مبالغه در مثال زدن یا گفتن سخن ناحق، آن را اثبات می‌کنیم. روشن است که صفت مخلوق متناسب با اوست؛ پس خندیدن برای مخلوق همان قهقهه و صدایی است که از چیزی که او را به تعجب واداشته یا شاد کرده برمی‌آید، اما پروردگار همان‌گونه که بخواهد می‌خندد، با صفتی که از چگونگی آن آگاه نیستیم». «فتاوی الشیخ ابن جبرین» (۶۳/ ۹۶).

سوم:

پرسشگر گفته است: «آیا لازم نیست معنایی که شایسته الله است را بدانیم تا از مفوضه نباشیم؟»

پیش از این در پاسخ به سؤال (۱۳۸۹۲۰) معنای تفویض در نام‌ها و صفات الله بیان شد؛ خلاصه آن مطلب این است که تفویض بر دو معنا است:

نخست: اثبات لفظ و معنایی که بر آن دلالت دارد و سپس واگذاری علم به چگونگی آن (کیفیت آن) به الله. این معنا درست و مذهب سلف است.

دوم: اثبات لفظ بدون شناخت معنای آن؛ که این معنا باطل است.

میان شناخت معنا و اثبات حقیقت صفت، با شناخت چگونگی و کیفیت آن تفاوت وجود دارد.

علمای انجمن دائمی فتوا گفته‌اند:

«واجب است آنچه را که الله برای خود ثابت کرده از جمله دو دست، دو پا، انگشتان و دیگر صفات وارد شده در کتاب و سنت، به شکلی که شایسته الله است ثابت بدانیم؛ بدون تحریف، ذکر کیفیت، مثال زدن و نفی کردن؛ و این‌ها حقیقت هستند نه مجاز». «فتاوی اللجنة الدائمة» (۲/ ۳۷۶).

بنابراین باید میان معنایی که واجب است به آن ایمان آورده و ثابتش کنیم، و کیفیتی که شناخت آن ممکن نیست تفاوت بگذاریم؛ زیرا هیچ چیزی مانند پروردگار ما عزوجل نیست.

شیخ الاسلام رحمه الله می‌گوید:

«بسیاری از کسانی که اجماع سلف را حکایت کرده‌اند - از جمله خطابی - مذهب سلف را چنین بیان کرده‌اند: این صفات بر معنای ظاهری‌شان جاری می‌شوند، در حالی که [ذکر] چگونگی و تشبیه از آن‌ها نفی می‌شود. دلیل آن است که سخن درباره «صفات» فرع بر سخن درباره «ذات» است و از همان الگو پیروی می‌کند. همان‌گونه که اثبات ذات، اثبات وجود است و نه اثبات چگونگی، اثبات صفات نیز اثبات وجود است و نه اثبات چگونگی. پس می‌گوییم او دست و شنوایی دارد، اما نمی‌گوییم معنای دست، قدرت است و معنای شنوایی علم... این صفات، صفات الله سبحانه و تعالی هستند؛ همان‌گونه که شایسته جلال اوست و به ذات مقدسش نسبت داده می‌شوند، مانند نسبت دادن صفات هر چیزی به ذات خودش. پس دانسته می‌شود که علم، صفت ذاتی موصوف است و ویژگی‌هایی دارد؛ وجه (چهره) نیز همین‌طور است... همچنین «فعل» او؛ می‌دانیم که آفرینش، پدید آوردن موجودات از نیستی است، هرچند برای آن فعل چگونگی تعیین نمی‌کنیم و شبیه به کارهای ما نیست؛ زیرا ما تنها به سبب نیاز، کاری را انجام می‌دهیم اما الله بی‌نیاز و ستوده است. «ذات» نیز به طور کلی شناخته می‌شود، هرچند شبیه به ذات‌های مخلوق نیست و چیستی آن را جز او کسی نمی‌داند و کسی به چگونگی آن پی نمی‌برد؛ این همان چیزی است که از کاربرد این صفات آشکار می‌شود و واجب است بر همین معنا حمل شود.

مؤمن احکام و آثار این صفات را می‌داند و همین از او خواسته شده است. پس می‌داند که الله بر هر چیزی توانا است و علم او بر همه چیز احاطه دارد؛ و اینکه: **وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ** [زمر: ۶۷] (حال آنکه در روز قیامت، زمین یک‌سره در قبضه اوست؛ و آسمان‌ها به دست وی درهم‌پیچیده خواهد شد)؛ و اینکه مؤمنان در

بهشت به چهرهٔ آفریدگارشان می‌نگرند و لذتی می‌برند که تمام لذت‌ها در برابر آن ناچیز است. همان‌طور که بنده می‌داند پروردگار و آفریدگار و معبودی دارد اما از حقیقت هیچ‌کدام از آن‌ها آگاه نیست؛ بلکه نهایت دانش مخلوقات همین است: چیزی را از برخی جهات می‌شناسند اما به حقیقت آن احاطه ندارند؛ و شناخت آن‌ها از خودشان نیز از همین دست است.»
«مجموع الفتاوی» (۶/ ۳۵۵-۳۵۸).

چهارم:

دربارهٔ سخن پرسشگر که «عرب‌ها وقتی معنای این‌ها را تفسیر می‌کنند، بر اساس مخلوقات معنا می‌کنند»، می‌گوییم:
عرب‌ها وقتی معنای صفات مخلوقات را تفسیر می‌کردند، بر اساس آنچه می‌دیدند و می‌فهمیدند معنا می‌کردند؛ پس چگونه می‌توان به چگونگی و کیفیت صفات پروردگار پرداخت در حالی که هیچ چیزی مانند او نیست، چشم‌ها او را درک نمی‌کنند و دانش آن‌ها بر او احاطه ندارد؟!
از شبهه‌های بدعت‌گذاران تنها کسی رهایی می‌یابد که راه سلف را بپیماید و از آثار آن‌ها پیروی کند.

والله تعالی اعلم.